

بقلم آقای نصرالله نیک بین

(زندگانی و شخصیت ابو علی سینا)

فیلسوف نامی ایران

حجة الحق ابوعلی سینا در شجاع (۳۷۳) آمد از عدم بوجود
در شفا کسب (۳۹۱) کرد کل علوم در تکر (۴۲۷) گفت این جهان بدرود

در این موقع که هزارمین سال تولد نابغه روزگار شیخ رئیس ابوعلی حسین ابن عبدالله ابن سینا فیلسوف و پزشک نامی ایران در پیش است لازم دانستم شرح مختصری از احوال و وقایع دوره زندگانی پر افتخار و آثار علمی و فلسفی فراوان این اعجوبه دوران بااطلاع عموم علاقمندان برسانم.

بشرح رباعی فوق شیخ در سال (۳۷۳ هجری و بقول ابن خلکان در (۳۷۰) از ستاره نامی در شهر بلخ زائیده شد و در (۴۲۷) هجری در همدان در گذشته است ابن سینا در سن پنج سالگی به تحصیل علم و کمال همت گماشت و هنوز سنش به ده سالگی نرسیده بود که علوم ادبی را تکمیل و به علوم ریاضی پرداخت. در این اوقات ابو عبدالله ناتلی وارد بخارا شد و در خانه پدر شیخ رحل اقامت افکند شیخ در نزد او بخواندن منطق و کتاب اقلیدس و مجسطی بطلمیوس شروع نمود و در اندک زمانی در علوم مزبور از استاد خود برتری یافت. استاد غالب اوقات در جواب سئوالات شاگرد فرو می ماند و از عهده آن بر نمی آمد. همینکه استادش بطرف خوارزم مهاجرت نمود شیخ به مطالعه کتب معقول مشغول شد و در مطالب آن تفکر و تدبر مینمود. نظر بقوت ذهن و شدت ذکا، درهای علوم بر روی آن نابغه روزگار گشوده شد و در علم پزشکی که از نظر اقب شیخ اسهل علوم میبود بزودی متبحر و استاد گردید. بطوریکه فضلا و اطباء بخارا با او مراجعه مینمودند و حل مشکلات خود را از او درخواست میگردند و از بیانات و فرمایشات او بهره مند می شدند شیخ در همین مواقع در نزد اسمعیل زاهد که از فقهاء معروف بخارا بود بخواندن علم فقه مشغول شد و چون سنین عمرش بدو اوزه رسید و از علوم ادبی و منقول و طب فراغت یافت باز به مطالعه کتب حکمت پرداخت

و تا آن مقدار که قوه بشری اقتضا کند حقایق امور برای شیخ مکشوف و روشن گردید و بر علوم ظاهری واقف شد. پس از آنکه بتحصیل الهیات پرداخت و کتاب *ماوراء الطبیعه* ارسطو را چهل مرتبه خواند و عبارات آنرا حفظ نمود گوید باز حقیقت مطلب برهن مکشوف نگردید و می فرمود که اینها مطالبی است که راهی برای فهم آن در دست نیست. روزی بر حسب اتفاق گذارش بیبازار وراقین افتاد. دلالتی کتابی را باو عرضه نمود چون آنرا راجع به *ماوراء الطبیعه* یافت رد کرد دلال گفت قیمت آن ارزان است و صاحبش محتاج. شیخ کتاب را بر سه درهم خرید. بخانه آورد گوید دیدم کتابی است از معلم ثانی ابونصر فزاری در موضوع علم الهی چون بدقت مطالعه نمودم باب این علم بر من مفتوح شد و شکر خدای را بجا آوردم و امثال زیادتی بقرا ایثار نمودم.

کتابخانه مدرسه فیثیه قم

مقارن هفده سالگی او نوح ابن منصور بمرض قوارج گرفتار گردید و اطباء معروف از معالجات او درماندند چون شهرت نام شیخ گوشزد خاص و عام شده بود وصیت خداقتش بسمع امیر رسید باحضارش فرمان داد پس از حضور و شروع بمطالعه بیماری و معالجه باندک زمانی بهبودی یافت. امیر از حسن معالجه و ذکاوت و هوش جوان پزشکی آفرین گفت و او را بصالات و بخشش های فراوان خرسند و مستظهر گردانید و از خواص ندماء مجلس خود قرار داد. چون امراء سامانیان از آغاز فرمانروائی خود بدانش و ارباب فضل معتقد و توجه داشتند و آثار و کتب آنان علاقمند بودند بدین جهت کتب فراوانی گرد آوردند و کتابخانه مهمی تشکیل داده بودند شیخ هم که بجز کتاب و علم بجز دیگری عشق و علاقه نداشت در این موقع وقت را غنیمت شمرده و از امیر بخارا رخصت طلبیده و اجازه خواست که بکتابخانه برای مطالعه وارد گردد. نوح سامانی خواهش شیخ را پذیرفت و اجازه عنایت فرمود شیخ رئیس مانند تشنه می که آب زلال رسیده باشد و یا روزه داری که برویت هلال ماه شوال نگریسته بانهایت اشتیاق بکتابخانه داخل شد کتبی مشاهده کرد که نه چشمش دیده بود و نه گوش شنیده بود. با اشتیاق هر چه تمامتر مشغول مطالعه و استفاده گردید. و باندک زمانی آنچه که باید بداند دانست و آنچه باید بکار آید فهمید و میزان علم هر کس را

بدست آورد. اتفاقاً مقارن همین اوقات - کتابخانه آتش گرفت و آنهمه آثار نفیس و جواهر گرانبهاطعمه آتش گردید هر چند دشمنان شیخ بعداً این عمل زشت را باو نسبت دادند و لکن افتراء و تهمت عاری از حقیقت بود و ادله زیادی همسراه دارد که در اینجا جز درازی گفتار سودی ندارد و چون بنای ما بر اختصار است از بیان آن صرف نظر میکنیم.

شیخ وقتی که سنین عمرش به هیجده رسید در تمام علوم آنروز ماهر گردید بطوریکه بعد از این چیزی بمعاومات او اضافه نشد، در همسایگی استاد شیخی بود که او را اوالحسن عروضی میگفتند از شیخ استدعا کرد که کتاب جامعی در علوم عقلیه تصنیف نماید شیخ استدعای او را پذیرفت و کتابی بعنوان (مجموع) تصنیف نمود پس از آن ابو بکر برقی خوارزمی که هم جنبه فقاہت داشت و هم از عباد و زهاد بود درخواست کرد که کتابی هم برای او تصنیف نماید شیخ کتاب «حاصل و محصول را در بیست مجلد برای ابو بکر نگاشت و کتاب دیگری هم راجع باخلاق که جوهر فلسفه و نتیجه حکمت است موسوم به «البروالایم» برشته تحریر در آورد. در این موقع که اوضاع دولت سامانی بهم برآمد و پدر شیخ دارفانی را وداع کرد ناگزیر شیخ از بخارا خارج و بطرف گرگان رهسپار گردید و منظورش رفتن بخوارزم نزد خوارزمشاه بود و چون وزیر خوارزمشاه دوستدار اهل علم و کمال بود و شیخ هم با لباس فقہاء آن زمان که عبارت از طیلسان و تحت الحنک بود وارد گردید و خوارزمشاه که آوازه او را قبلاً شنیده وصیت فضیلت و کمالات او بگوش او رسیده بود مقدمش را گرامی داشت و شهریه و منزل مناسبی برای او معین کرد. در آن ایام انجمنی از عده کثیری از دانشمندان و فضلا و ستاره شناسان بزرگ در دیار خوارزمشاه منعقد میشد و مصاحبت آنان و مذاکرات علمی شان را میشنید و بهره مند می گردید اما از آنجائیکه بنای روزگار بر جمع و تفریق است بزودی رشته اجتماعشان از هم گسیخته شد و هر کدام بطرفی رهسپار گردیدند بدین ترتیب که چون سلطان محمود غزنوی بدان نواحی استیلا یافت و بر تمام آن بلاد فرمانروا گردید و اجتماع دانشمندان را در دربار خوارزم شاه شنید لذا آنها را از او خواستار گردید و قاصدی بدین منظور بفرستاد. همینکه

خوارزمشاه از قصد سلطان محمود آگهی یافت پیشنهاد رفتن بدر بار غز نویمان را نمود و بمیان آورد جمعی قبول نموده و برخی نپذیرفتند از آن جمله شیخ الریمس چون اختلاف عقیده خود را که شیعه خالص بود با سلطان حنفی مسلک میدانست لذا قبول نفرمود. ابو سهل مسیحی هم از رفتن بغز نین امتناع ورزید و بهمراهی شیخ فرار بر قرار اختیار کردند و بعزم گرگان وری رهسپار شدند. ابو سهل در بین راه از تشنگی بهلاکت رسید ولی شیخ جان بدر برد و مقصودش از این مسافرت، رفتن بنزد ابوالمعالی قابوس و شمگیر بود لکن مقارن این حال قابوس از سلطنت معزول و در یسکی از قلاع محبوس شد که وفاتش هم در آنجا واقع شد ناگزیر ابو علی بدیهستانی رفت و در آنجا به بیماری شدیدی مبتلاء شد مجدداً بگرگان عودت فرمود در این موقع شیخ ابو عبید گرجانی بخدمت شیخ مشرف شد و تازمان وفاتش که سی سال میشود ملازم خدمت حضرتش بود. ابو علی هنگام توقفش در گرگان کتب بسیاری تصنیف فرمود از آن جمله کتاب «مبداء و معاد» که برای ابو محمد شیرازی نوشته و یکی دیگر کتاب «اوسط جرجان» است که برای یک نفر از اهالی آنجا که نسبت بجناب او احسان فراوان نموده بود نگاشت پس از آن بهری مسافرت کرده و چون آوازه و شهرت نام شیخ بواسطه تألیفات و تصنیفاتش همه جا رسیده و همچون آفتاب درخشان همه نقاط را روشن و منور کرده بود تمام امراء ایران آرزوی دیدارش را مینمودند و زیارتش را تمنا میکردند این بود که بمحض ورود بشهر ری مجدالدوله و مادرش مقدم اورا گرامی داشتند و بر حسب اتفاق مجدالدوله بمرض مالیخولیا گرفتار گردید ولیکن بواسطه معالجت شیخ بزودی شفا یافت و کتاب «معاد» را بنام مجدالدوله تصنیف فرمود. پس از چندی که آوازه حمله سلطان محمود غزنوی بسمت عراق بگوش شیخ رسید از ری بقرابین و از آنجا به همدان مهاجرت نمود و بخدمت شمس الدوله، برادر مجدالدوله رسید. هنگام ورود شیخ، شمس الدوله بیمار بود و در بستر ناتوانی گرفتار، بانفاس قدسیه و معالجات عاقلانه شیخ بزودی شفا یافت شمس الدوله که امیری عالم و عاقل بود بآمدن ابو علی بدر بسار خود خوشنود گردید و وزارت خویش را باو عرضه داشت شیخ بر حسب خواهش امیر امر وزارت را متکفل گردید اما چندی

نگذشت که محسود جهال و مغبوط عوام الناس واقع شد. جمعی بر او حسد بردند و لشگریان را بر او شورا نیدند و اموال شیخ را غارت کردند و امیر را بکشتن او تحریم و ترغیب کردند اما امیر از اجرای مقاصد آنان امتناع ورزید و بعزلش اکتفا کرد و شیخ در خانه ابو سعید نامی مخفی شد طولی نکشید که مرض شمس الدوله عود نمود ناچار باحضارش فرمان داد و بی نهایت عندر خواست و باز منصب وزارت را باو تفویض فرمود در همین اوقات ابو عبید از شیخ درخواست کرد که شروحنی بر کتب ارسطو بنویسد شیخ جواب داد که فعلا محلی برای اینکار نیست اگر موقع مقتضی شد کتاب جامعی در فلسفه تألیف خواهم کرد. چندی بعد بنگارش کتاب «شفاه» آغاز نمود و کتاب قانون را هم در علم پزشکی باتمام برسانید. کم کم بواسطه اشتغال بشغل وزارت روزها فراوان نداشت و مجلس درس را بشیبا محول نمود جمع کشیری در خدمتش حاضر میشدند و از بیاناتش بهره مند میگرددیند.

موقعی که شمس الدوله برای جنگ با امیر طارم از همدان خارج گردید در این سفر شیخ را همراه خود برد در اثناء راه قولنج او عودت نمود هنوز جنگی واقع نشده بود که لشکرش رو بهزیمت نهادند و امیر در آنجا در گذشت و پسرش تاج الدوله بمقر امارت متمکن گردید و وزارت را بشیخ تکلیف نمود و اما او از قبول آن امتناع ورزید و در خانه ابو طالب عطار منزل گزید و بنوشتن کتاب شفا اشتغال یافت و بدون اینکه بکتابی مراجعه نماید آنچه مینوشت از محفوظات و افکار بکر خودش بود و پس از اتمام طبیعی و الهی به منطلق شروع کرد هنوز با تمام نرسیده بود که فلک بوقلمون رنگی دیگر ریخت و دشمنان شیخ نزد تاج الدوله سعایت کردند و متهمش نمودند که « با ابو جعفر کاکویه صاحب اصفهان باب مکاتبه مفتوح نموده است بر اثر این اتهام شیخ را جلب و در قلعه فروجان زندانی نمودند. هنگام ورود بقلعه میفرمود. (دخولی بلیقین کما تراه - وكل الشك في امر الخروج.)

در مدتی که در زندان بود کتاب شفا را که ناتمام مانده بود مشتمل بر ۱۸ مجلد تمام کرد و کتاب هدایت و رساله حی بن یقظان بنام حکمران قلعه و رساله الطیر و کتاب قولنج را در همان زندان نوشته است مدت چهار ماه بعد از این قضیه علاء

الدوله قصد تسخیر همدان نمود تاج الدوله چون قوه مقاومت ندید فرار کرد و بهمین قلمه پناهنده شد پس از مراجعت علاء الدوله تاج الدوله بهمدان برگشت و موقع آمدن شیخ را همراه خود برد و پس از ورود خانه شخصی علوی منزل نمود و بنوشتن بقیه منطبق شفا مشغول شد علاء الدوله بطور خفا شیخ را باصفهان دعوت نمود و شیخ بابرادرش محمود و ابو عبیده جوزجانی و غلامان خود بلباس اهل تصوف خارج گردیدند و بامشقت فراوان خود را باصفهان رسانیدند همینکه علاء الدوله از ورود شیخ مطلع گردید کسان خود را بالباس های فاخر و مراکب راهوار باستقبال آن نادره روزگار فرستاد و بانهایت تجلیل و احترام و اعزاز او را باصفهان وارد و منزلی در خورشان و مقامش مهیا ساخت چون از رنج سفر بیاسود او را بحضور طلبید و مقرر داشت که شبهای جمعه بمجلس او حاضر گردد و با علمای شهر بمذاکرات علمی پردازد شیخ در هر شب جمعه مسئله ای طرح می نمودند و موقعیکه بسخن می آمد عموم فضلا و دانشمندان سکوت اختیار می نمودند و از بیاناتش استفاده می کردند. در یکی از شبها موضوع اختلال تقویم بمیان آمد علاء الدوله درخواست کرد که رصدی در اصفهان بنا نماید و ضمناً دستور داد آنچه از لوازم و اسباب بدان حاجت افتاد مهیا نمودند شیخ ریاست این امر را بابو عبید تقویض نمود ولیکن بواسطه سفرهای متوالی و پیش آمد وقایع رصد باتمام نرسید و زحمت ۸ ساله اش بهدر رفت ،

شیخ در اصفهان چند کتاب و رساله تصنیف نمود یکی رساله علامیه که بنام علاء الدوله نگاشته و دیگر کتاب انصاف که از تصانیف بزرگ او محسوب می شد که در جنگ ابوسهل همدانی با علاء الدوله با امانیه اش بغارت رفت. و حکمت مشرقیه و حکمت قدسیه را سلطان محمود بغزنین برد و در کتابخانه دولتی ضبط شد و این کتاب خانه دایر بود تا موقعیکه لشکر غور غزنین را غارت کرد و کتابخانه را آتش زدند. ابو عبید می گوید در تمام مدتی که در خدمت شیخ بودم هیچوقت ندیدم که کتابی را از اول تا آخر مطالعه نماید بلکه همین قدر مواضع مشکل آنرا نظری کرد و مقدار فهم صاحبش ۱۷ استنباط می نمود.

کتاب طبی ابن سینا از قرن یازدهم تا اواسط قرن هفدهم در آموزشگاهها

از قبیل من پلینه - سالون - تدریس میشده و اورا سلطان و رئیس پزشکان می خواندند و در غرب بطب و در شرق بحکمت شهرت می بسز یافت و کتاب قانون او در سال ۱۵۹۳ مسیحی در رم چاپ و منتشر شده است .

شماره کتب شیخ رئیس را متجاوز از صد جلد نوشته اند که بسیاری از آنها را در هنگام وزارت یا در مسافرت و یا در زندان نوشته است .

از جمله کتب شیخ رئیس کتاب لغات سدیده است که بنام نوح بن منصور نوشته و مشتمل بر پنج جلد است رساله در موسیقی بنام ابوسهل طیب مسیحی کتاب در علم درایه کتاب در علم کیمیا - هیات و صور کواکب - کتاب در نبض که بفارسی نوشته و بر حسب دستور عضد الدوله دیلمی بوده است . کتاب در ادویه قلمیه - رساله در ارشاد بنام رادرش محمود کتاب قانون در طب مشتمل بر پنج جلد - کتاب لغت العرب پنج جلد - کتاب النجاة دو جلد - کتاب در علم قرائت و مخارج حروف، کتاب حدود الطب - کتاب عیون الحکمه ده جلد - کتاب هوجز کبیر و صغیر - مقاله در قضا و قدر - مقاله در خواص کاسنی - مقاله در انهار و میاه - مقاله در تقسیم عالم - مقاله در خواص خط استوا - مقاله در هیات ارضی - مقاله در جسم طبیعی و جسم مصنوعی - کتاب در تدبیر ارثش و جمع آوری مالیات - کتاب در آلات رصدیه - مختصر اقلیدس تعالیق بکتاب جنین در طب - شرح کتاب نفس ارسطو - کتاب مفاتیح الغزاین در منطق - مقاله در حزن و اسباب آن - رساله در قوا و ادراکات - رساله در عشق بنام ابو عبدالله معصومی - کتاب در تاویل الرؤیا - رساله در جوهر و عرض - کتاب دانشنامه بفارسی در اخلاق - کتاب الملعح در نحو دو جلد - کتاب اللواحق در حکمت - مقاله در ابطال احکام نجوم و فتنه ابواب المدرسه فی اصول حساب الهندسه که بخط خود شیخ رئیس در کتابخانه دولتی بطروگرد موجود بوده است .

قاموس الاعلام می نویسد که چهار جلد کتاب شفا و نجات و اشارات و قانون به بیشتر زبانهای اروپائی ترجمه و طبع و در عهد لومنی یازدهم پادشاه فرانسه انجمن طبی در پاریس تشکیل و کتابهای ابن سینا را بلاتین ترجمه کرده اند .

شیخ اجل بعربی اشعار زیادی گفته و بفارسی هم سروده است که از جمله رباعیات

زیر نیز بدو منسوب میباشد .

کفر چومنی گزاف و آسان نبود // محکمر ازایمان من ایمان نبود
 در دهر چومن یکی و آنهم کافر // پس در همه دهر یک مسلمان نبود
 تا باده عشق در قدح ریخته اند // واندر پی عشق عاشق انگیخته اند
 باجان و روان بوعلی مهر علی // چون شیر و شکر بهم آمیخته اند
 ما یم بعفو تو تولی کرده // وز طاعت و معصیت تبری کرده
 آنجا که عنایت تو باشد باشد // نا کرده چو کرده کرده چون نا کرده

سایر تالیفات شیخ الرئیس - حکمت قدسیه - حکمت مشرقیه - رساله در اثبات
 نفس فلکی - رساله در معرفت اجرام سماوی - رساله در فیض الهی - رساله در
 کیفیت انشقاق قمر - رساله در کیفیت احوال اصحاب کهف - رساله همج الرعاع الی
 ساکن القلاع - شرع مسائل حنین - حکمت عرشیه - شرح بر محیطی و اضافه نمودن
 ده شکل در مناظر آن . **و تف کتابخانه مدرسه فیضیه قم**

شیخ در علم هیئت و نجوم مسائلی ذکر نموده که هیچیک از پیشینیان بآنها پی
 نبرده و همچنین در ریاضیات و موسیقی مسائلی از ذهن و قاده خود افزوده که جمیع حکماء
 سلف را از آن خبری نبوده است .

مرگ شیخ الرئیس = شیخ بواسطه قوت مزاج و شدت قوای جسمانی
 بمعاشرت بانوان زیاد راغب بود و همین مساله باعث ضعف مزاج او گردید و در معالجه
 خود هم چندان اهتمامی نمود . وقتی که علاء الدوله با امیر حسام الدوله نزدیک کرج
 مشغول جنگ بودند شیخ را قولنجی عارض گردید و در یک روز هشت مرتبه خود را
 حفته کرد و بواسطه این عمل در بعضی از امعاء تولید قرحه نمود و خراج وارد آورد
 و بیماری صرع که گاهی تابع قولنج است نیز با عارض گردید این بود که فرمود که
 دودانه تخم کرفس داخل ادویه دیگری که برای حفته تهیه شده بود بنمایند . پزشکی
 که متصدی این کار بود عوض دو دانه پننج دانه داخل کرد و معلوم نشد که آیا سهواً
 بود یا عمداً در هر صورت برخاش امعاء افزوده شد و چون بواسطه مرض صرع مقداری
 فلوس تناول کرده بود و از راه عمداً افون بسیاری داخل آن نموده بود در نتیجه

